

بررسی نماد موجودات افسانه‌ای و اساطیری در دیوان شوکت بخارایی

محمد بهرامی اصل^۱، ایوب کوشان^{۲*} و حمیدرضا فرضی^۳

چکیده

نماد در قلمرو ادب فارسی، مخصوصاً شعر از قدمتی چندین صد ساله برخوردار است و معادل واژه سمبل گرفته شده است. یکی از شاخص‌ترین تجلیات نماد در شعر فارسی در وجود موجودات افسانه‌ای و اساطیری نمود پیدا کرده است که نگاهی سمبلیک و نشانه‌مدارانه به آنها را رقم زده است و تجلی این نماد در کلیات اشعار شوکت بخارایی به دلیل استفاده او از این نمادها برای بیان مکنونات رمزآلود قلبی و دقایق عرفانی شعر خود، از بسامد بالایی برخوردار است، و با عنایت به اینکه ۱۱۴ بیت در خصوص موجودات افسانه‌ای و اساطیری در شعر شوکت آمده است، احتمال عمده بودن این ویژگی و خصیصه حتی به عنوان ویژگی خاص تقویت می‌شود و چون تا به حال آن گونه که لازم است در دیوان شعر شاعری به این موضوع پرداخت نشده است؛ لذا شعر او را مورد کندوکاو قرار داده و صحت و سقم این موضوع را در این مقاله نمایانده‌ایم. باشد که این مقاله مقدمه‌ای برای نگرش اهل فضل و ادب به این موضوع از زاویه دیدی نو و دیوان شاعر بزرگی دیگر از این مرز و بوم باشد.

کلید واژه‌ها: نماد، موجودات افسانه‌ای و اساطیری، دقایق عرفانی، دیوان شوکت بخارایی.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسؤول)

^۳ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

مقدمه

نمادها بخش عظیمی از ادبیات وزین و گرانبهای ما را به خود اختصاص داده‌اند. نماد در لغت به معنی نماینده و ظاهرکننده آمده است ولی اصطلاح نماد معنی و مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد تا جایی که می‌توان از آن برای بیان غیرمستقیم موضوعی با اشاره به موضوعی دیگر استفاده کرد. «نماد معادل واژه سمبل گرفته شده است و آن عبارت است از هر علامت، اشاره، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهوم و رای آنچه ظاهرش نشان می‌دهد دلالت می‌کند.» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۷: ۱۸) یکی از برجسته‌ترین نمادهای نماد در شعر فارسی، در وجود موجودات افسانه‌ای تجلی پیدا کرده است که نگرش سمبلیک به آنها را رقم زده است. کاربرد تخیلی و تمثیلی و سمبلیک حیوانات از روزگاران دور در ادبیات وزین فارسی جایگاه شایسته و بایسته‌ای داشته است. فردوسی، عطار، مولوی، خاقانی و ... از جمله شعرای بزرگی هستند که بازتاب سمبلیک و نمادین حضور موجودات افسانه‌ای و اساطیری در آثارشان قابل ردّ یابی و بررسی بوده و زیبایی و رمزآلود بودن شعرشان را رقم زده است.

بررسی اجمالی سبک هندی و شعر متفاوت آن نیز نشان می‌دهد که تجلی حضور موجودات افسانه‌ای و اساطیری از جمله اژدها (اژدر)، پری، سمندر، عنقا (سیمرغ)، ققنوس و هما در شعر این دوره از بسامد بالایی برخوردار است. بررسی دیوان شعرای بزرگ این سبک همچون صائب، کلیم، بیدل، عرفی، فیض دکنی، غالب دهلوی، نظیری، ناظم هروی و ... مؤید این ادعاست. دیوان شوکت بخارایی نیز که به گواهی تاریخ ادبیات نویسان بزرگ غیر ایرانی (هرمان اته، ادوارد براون، اتاکار کلیم، ایرژی بچکا و ...) از تأثیرگذارترین شاعران سبک هندی بوده است از جلوه‌های سمبلیک و نمادین موجودات افسانه‌ای خالی نبوده و بسامد بالایی بعضی از این موجودات از جمله پری و سمندر و عنقا و هما، برای بیان دقایق عرفانی شعر خود باعث شد که به بررسی کلیات اشعار او پرداخته و کم و کیف این موضوع را در شعر او بنمایانیم. امید است که این مقاله بتواند روزنه‌ای به افق‌های گسترده‌ای باشد که صاحبان ذوق و اندیشه و اهل فضل و ادب و تحقیق در این مقوله، از زاویه دیدی نو برایمان خواهند بگشایند.

معرفی شوکت بخارائی

«محمد بن اسحاق بخارایی متخلص به «شوکت بخارایی» یکی از شاعران مطرح اوایل قرن دوازدهم (ه. ش) و اواخر دوره صفوی و سبک هندی به شمار می‌رود که علی‌رغم شهرت و آوازه بلندش در کشور عثمانی و هند و حوزه هرات و ماوراءالنهر و زندگی و فوتش در ایران به طرز عجیب و مرموز، حتی در میان خواص کشور ادب پرورمان ناشناخته است. از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر شوکت می‌توان به نکته سنجی، مضمون آفرینی، باریک اندیشی، نازک خیالی، خیال‌بندی، تازه گویی و داشتن خیالات رنگین اشاره کرد. شوکت در طرز خیال‌بندی که وجه مغلط سبک هندی است به اذعان تذکره نویسان روزگارش، از شاعران کم نظیر بوده است، تا جایی که به گفته بعضی از آنها، خیال‌پردازی و به کارگیری مضامین دور از ذهن، فهمیدن شعر او را با دشواری‌هایی مواجه کرده است. شوکت شیفته صائب تبریزی و از پیروان اوست. نسخه‌های متعددی از دیوان شوکت در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شود، اما به سبب علاقه‌ای که شاعران عثمانی به او داشته‌اند، بیشترین نسخ خطی دیوان او در کتابخانه‌های عثمانی نگهداری می‌شود. وی در سرودن انواع شعر فارسی از جمله قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دو بیتی و تک بیتی استادی خود را به منصف ظهور رسانده است و «بنابر قول گیب» اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی می‌کرد و در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات شهرتی عالمگیر داشت.» (براون، ۱۳۱۶: ۱۶۷)

پیشینه تحقیق

«هریک از ما در طول شب و روز چه آگاه و چه ناآگاه، در گفتار، در رفتار و در رویاهای خود از نمادها استفاده می‌کنیم، نمادها خواسته‌های ما را به صورت ملموس درمی‌آورند، در جریان یک ماجرا تهییج‌مان می‌کنند، به منش و رفتارمان شکل می‌دهند...» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷: ۱۸)

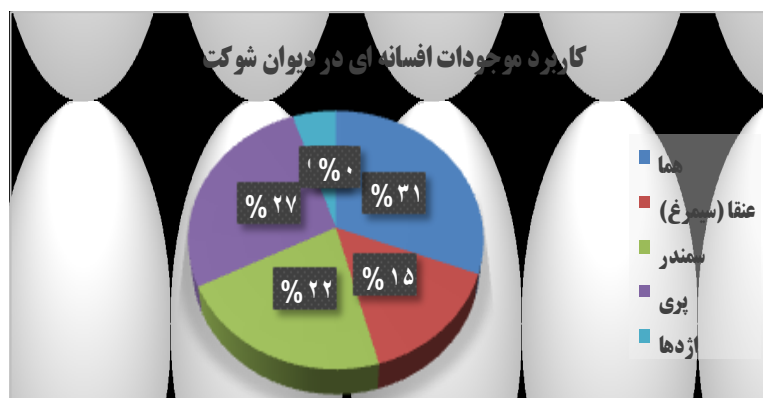
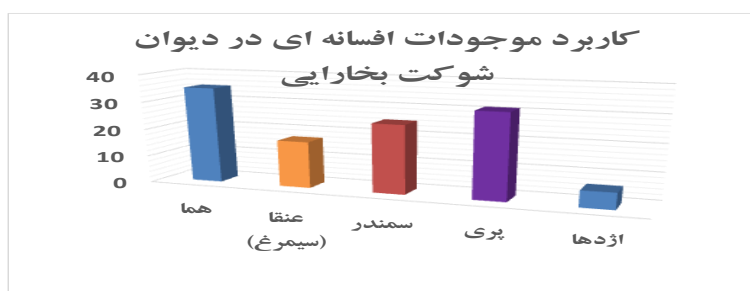
درباره نماد موجودات افسانه‌ای و اساطیری برای بیان دقیق عرفانی شعر، مطالبی جسته گریخته در کتاب‌ها، مجلات ادبی و فرهنگ نامه‌ها نگاشته شده است و لیکن تا آنجایی که بنده به کند و کاو در این موضوع پرداخته‌ام تحقیقی که در برگزیده موضوع: «بررسی نماد موجودات افسانه‌ای

و اساطیری در دیوان شاعری، مخصوصاً شوکت بخارایی» باشد، نیافته‌ام و در این مورد فقط اشاراتی چند به این موضوع در مقاله خانم دکتر پروین سلاجقه با عنوان چگونگی کارکرد نمادهای جانوران در اشعار صائب و بیدل دهلوی در دسترس بوده است. امید است که این تحقیق دریچه‌ای برای نگرشی نو به این موضوع در دیوان دیگر شاعران بزرگ این سبک از ادبیات وزین ما باشد.

روش انجام تحقیق

جهت انجام دقیق و هر چه بهتر این تحقیق، ابتدا کلیات اشعار شوکت بخارایی با دقت نظر مورد بررسی قرار گرفته و ۱۱۴ بیت از ابیات دیوان او که شامل نام و نشان و نمادی از موجودات افسانه‌ای و اساطیری بود، انتخاب و رونویسی شد و متعاقب این امر طبقه بندی ابیات مذکور به ترتیب حروف الفبا صورت گرفت که نتیجه حاصله به نحو زیر جهت انجام کار ثبت گردید، که در این پژوهش مورد توجه و تحلیل ما قرار می‌گیرند.

اژدها (اژدر)	پری	سمندر	عنقا (سیمرغ)	هما
۶ بار	۳۱ بار	۲۵ بار	۱۷ بار	۳۵ بار



بحث و بررسی

۱ - اژدها (Dragon)

«اژدها، که در فارسی به صورت‌های اژدر و اژدرها و در عربی ثعبان به کار می‌رود موجودی است اساطیری به شکل سوسماری عظیم، با دو پر که از دهانش آتش می‌افکنده و از گنج‌های زیرزمین پاسداری می‌کرده است.» (معصومی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۶۸) «درعالم نماد شناسی، اژدها نگهبان سخت‌گیر گنج‌های پنهان، و نماد شر و گرایش‌های شیطانی معرفی شده است.» (همان: ۵۶۹) «اژدها در چین، پاسدار گنجینه‌های خاقان بود.» (همان: ۵۷۰) و اما در دیوان شوکت بخارایی شش بار از این موجود افسانه‌ای یاد شده است که پنج بار با عنوان اژدها و یک بار با اسم اژدر، ابیاتی آمده است که در ابیات زیر به نماد نگهبان گنج‌های پنهان بودن او اشاره شده است.

امید راحتم ز جهان چون بود که هست این گنج را کلید ز دندان اژدها
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۵۰۰)

شوکت در این بیت امید راحت داشتن در جهان را به گنج و دندان اژدها را به کلید آن تشبیه کرده و بدین وسیله آن را عبث شمرده و بر نگهبان گنج بودن اژدها صحه گذاشته است و دست یافتن به گنج آسایش در این جهان را منوط به گذشتن از کلید دندان اژدها دانسته است.

گنج‌های نیستی را پاسبانی می‌کنم بیضه عنقا بود دندان اژدرهای من
(همان: ۵۳۵)

نایاب بودن بیضه عنقا و دندان اژدر شمردن آن نوعی پاسبانی گنج‌های نیستی است که شوکت به اژدرهای خود نسبت داده است.

نماد دیگری که اژدها به آن مشهور است نماد شر و بد بودن است که یکی از شاخصه‌های آن نماد دماهنج بودن است. چنان که دکتر منصور رستگار فسایی در کتاب اژدها در اساطیر ایران چنین آورده است: «یکی از مهم‌ترین خصوصیات اژدها، "دماهنجی" است، اژدها از راه‌های دور همه چیز را می‌بلعد و در کام خود فرو می‌برد و گویی در ذهن پردازندگان اساطیر، آسیب‌حضوری اژدها کافی نبوده است و می‌بایستی قدرتی برای وی تصور شود که بتواند از دور نیز زیان بار و آسیب رساننده باشد. فردوسی راست در دماهنجی اژدها:

بدوگفت کای بدتن بی بها بیین آن دماهنج نراژدها
(رستگارفسائی، ۱۳۷۹: ۱-۱۱۰)

در دیوان شوکت بخارایی هم با آوردن بیت زیر به نماد دماهنجی اژدها اشاره شده است.
شدم شوکت محیط عالم دل از تن خاکی از این ویرانه گنجی شد بکام اژدهای من
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۴۶)

شوکت به واسطه ریاضت دادن به تن خاکی خود، محیط دل شده است که آن را گنجی می‌شمارد که اژدهای دماهنج تن او را به کام خود کشیده و به دست آورده است.
آتشکام و شعله‌ور بودن نیز نماد دیگری است که اژدها بدان مشهور است و تأییدی بر نماد شر بودن اوست. که در این مورد در کتاب اژدها در اساطیر ایران آمده است: «یکی از بارزترین صفاتی که برای اژدها ذکر شده است آن است که از دهان آن آتش زبانه می‌زند، در عجایب المخلوقات، در باره اژدهایی که در زمان اسفندیار پدید آمد می‌خوانیم که: اسفندیار آن شب برسر آن کوه رفت، همه شب از آن حدود آتش برمی‌خاست و در هوا می‌رفت و ناپدید می‌شد، مردم گفتند: این حیوان دم می‌زند و نفس وی آتش می‌گردد و ابوالفتح رازی راست، در باره عصای موسی، چون به اژدها بدل شد: از دهنش آتش بیرون می‌آمد. و چشم‌هایش به مانند دو چراغ می‌افروخت و از او آتش بیرون می‌آمد.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

شوکت هم با آوردن بیت زیر به این نمادی که اژدها بدان متصف بوده است اشاره کرده است:
شعله گنجینه افروز گهرهای خودم روغن بادام می‌خواهم ز چشم اژدها
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۸۸)

شوکت وجود خاکی خود را شعله گنجینه افروز گهرهای معنوی جان وارسته خود می‌پندارد و برای این که این شعله پایدار بماند از چشم‌های اژدها که نماد شعله‌ور بودن است و چون چراغی فروزان، از روغن بادام، شعله‌ور است، روغن بادام طلب می‌کند.

زهرآگینی نماد دیگری است که اژدها را مظهر واقعی آن شمرده‌اند تا تأییدی بر نماد شر بودن او باشد. در این باره آورده‌اند: «مار اوّل فرشته بود در بهشت، ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد، آفریدگار بر وی خشم گرفت و دست و پای وی باز ستد، رفتار وی برشکم کرد، دهن

وی که ابلیس در آن شد، چشمه زهر کرد. گر چه عقیده فوق الذکر درباره مار است، اما پردازندگان افسانه‌های اژدها، اژدها را نیز موجودی زهر افشان و زهر آگین توصیف کرده‌اند که گویی با زهر زندگی می‌کند، با زهر خود زندگان را نابود می‌سازد و گیاه و سبزه را خشک می‌سازد و چون سام اژدهای کشف رود را کشت از زهر اژدها سخن گفت:

امید راحتم ز جهان چون بود که هست این گنج را کلید ز دندان اژدها»
(رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۲۱)

شوکت نیز به نماد زهر آگین بودن تمام وجود اژدها با آوردن بیت زیر به گونه‌ای شاعرانه و ماهرانه اشاره کرده است:

زهر بیرون می‌دهد نم از دم شمشیر من دسته تیغم بود از استخوان اژدها
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۹۰)

شوکت در این بیت آنچنان به نماد زهر آگین بودن اژدها اشاره کرده است که به زعم او حتی به واسطه ساخته شدن دسته شمشیر از استخوان اژدها نیز از دم تیغ نم زهر بیرون می‌زند.

۲- پری (Fairy)

«پریان دیوان مؤنث هستند که ضد زمین و گیاه و آتش و ستوران مخصوصاً باران می‌باشند و خشکسالی می‌آورند. اینان از یاران اهریمن‌اند. ظاهراً به شکل‌های متعدد درمی‌آیند و مانند ستاره دنباله‌دار و پری سگ پیکر. درگذر به فرهنگ اسلامی پری معادل فرشته شده است ... آنها با جادوگری آفریدگان را تباه کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو و پری وظیفه آتش بلند سوداست.» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۲)

«پری (fairy) موجودی است موهوم افسانه‌ای، زیبا و دلپذیر. چنان که از روایات کهن برمی‌آید پری وجودی است لطیف و بسیار زیبا که اصلش از آتش است و با چشم دیده نمی‌شود و با زیبایی فوق‌العاده‌اش آدمی را می‌فریبد روی هم رفته، پریان در این روایات دارای منشی مبهم و ناروشن و سرشتی شرور و بدخواه هستند که گاهی به صورت زنانی جذاب و فریبنده ظاهر می‌شوند و مردان را می‌فریبند، زیرا هر لحظه قادرند خود را به شکلی درآورند. مطابق روایات کهن،

جمشید و ضحاک و سلیمان، دیوان و پریان و پرندگان را زیر فرمان خود داشتند. در قصه‌های عامیانه، اغلب قهرمان داستان با دخترشاه پریان ارتباط پیدا می‌کند و بالاخره با عبور از موانع دشوار و کشتن اژدها، پری محبوب خود را به دست می‌آورد. در ادبیات فارسی از جمله شاهنامه که خود بر فرهنگ کهن ایرانی استوار است، پری مظهر لطافت، کمال، زیبایی و مشبه به جمال تصور شده است و گاه سیمایی همچون فرشتگان یافته است، چنانکه در شاهنامه آمده است؛»

جداگشت از او کودکی چون پری به چهره بسان بت آذری

(یا حقی، ۱۳۹۴: ۵-۲۴۴)

«پری، صاحب جادو، نماد قدرت‌های خارق العاده روح و یا ظرفیت‌های طرّارانه تخیل است. پری می‌تواند تغییر شکل دهد و در یک آن، بالاترین آرزوها را به ثمر برساند یا تغییر دهد. شاید پری نشانه قدرت‌های انسان در ساختن ذهنی برنامه‌هایی است که نتوانسته عیناً به تحقق برساند ... سلسله انساب پریان در اصل به زمین مادر می‌رسد. اما جریانی تاریخی بنا بر ساز و کاری خاص، آنها را از سطح زمین به عمق آن فرو برده، جایی که پریان، در روشنایی ماه، روح آب‌ها و نباتات ظاهر می‌شوند. محلّ ظهور پریان به وضوح خاستگاه آنان را نشان می‌دهد، آنان اغلب روی کوه‌ها، نزدیک گودال‌ها و سیلاب‌ها یا در اعماق جنگل‌ها، نزدیک غارها و لجه‌ها، درون دودکش‌ها و یا در کناره رودهای خروشان یا کنار چشمه‌ها ظاهر می‌شوند ... پری با مافوق طبیعت در ارتباط است، زیرا زندگی‌اش دائمی است، نه غیردایم مثل زندگی ما انسان‌ها و یا هر مخلوق زنده دیگر در دنیا.» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷: ۲۲۲-۲۱۸)

پری را نماد زیبایی و فریبندگی و دلربایی شمرده‌اند و شوکت بخارایی نیز با تشبیه معشوق خود به پری به این موضوع اشاره کرده است:

رنگ رخم به بال پریراد می‌پرد امشب که شوخی تو مرا بی قرار داشت

(بخارایی، ۱۳۸۲: ۲۰۰)

شوخی و زیبارویی یار باعث شده است که شوکت بی‌قرار او شده و یار را در جلوه‌گری و زیبایی و فریبندگی به پری تشبیه کرده و پریدن رنگ رخس را که نشانه بی‌قراری است، بر محمل بال پریراد به تماشا بنشیند.

حسن می‌ریزد چو رنگ از خوابگاه ناز او بهر بالین پر ز مژگان پریزاد آورد
(همان: ۲۴۶)

پری نماد لطافت است و شوکت برای ساختن بالین یار زیبای خود که زیبایی چون رنگ از خوابگاه ناز او سر ریز کرده است مژگان پری را به جای پر، مناسب تشخیص داده است.

خورده‌ام بازی شوخی که پی صید دلم مردم چشم پری را گره دام کند
(همان: ۲۹۵)

شوکت خودش را صید یار شوخ و زیبایی می‌داند که برای صید دلش مردمک چشم خود را که چون مردمک چشم پری دلریاست گره دام قرار داده است و بدین وسیله یار خود را در زیبایی به پری تشبیه می‌کند.

پری نماد ظرافت و نازکی و سیالی و موهوم بودن نیزهست و شوکت در ابیاتی از شعرخویش به این موضوع پرداخته است:

ز شوخی هاخیالش را به خاطر نیست آرامی پری از شیشه‌ام چون رنگ بیرون می‌زند خود را
(همان: ۶۳)

به سبب زیبایی و ظرافت، خیال یار در خاطر شوکت آرام نمی‌گیرد و این خیال مانند پری زیبایی است که به خاطر سیال و موهومی بودن چون رنگ از زندان شیشه خود را بیرون زده و جاری می‌شود.

محیط عشق دارد در دل هر قطره‌ای حسنی پری جای هوا در شیشه باشد هر حبابش را
(همان: ۷۰)

شوکت محیط عشق را اقیانوسی می‌داند که در دل هر قطره‌اش حسنی نهفته است و این حسن را مدیون پری رویان خود است چرا که هر حباب این اقیانوس به جای هوا، پری زیبارویی را در آغوش گرفته‌اند و این گونه شاعرانه به نمادین بودن زیبارویی پری اشاره می‌کند.

به نیم نشاه سبک روح گشته‌ایم از می بود به رنگ پریزاد می به شیشه ما
(همان: ۱۲۳)

شوکت در این بیت به نماد خیال‌انگیزی و مظهر لطافت بودن پری اشاره کرده و سبک‌روح گشتن خود از نشئه ناشی از می را بخاطر لطافت و خیال‌انگیزی پری واری می‌داند که در می نهفته است.

صورت آن کمر شوخ چو نقاش کشد قلم موی ز مژگان پریزاد کند
(همان: ۲۹۴)

در این بیت هم شوکت برای شرح زیبایی دلبر خود، دست به دامن لطافت و خیال انگیزی پری شده و کمر یار را آن چنان باریک تصوّر می‌کند که نقاش برای کشیدن آن بایستی قلم مویش را از مژگان پریزاد که نماد لطافت است انتخاب کند.

هست در شیشه هر برگ پریزاد دگر صحن گلزار بود رشک پریخانه ز تاک
(همان: ۳۸۶)

شوکت در این بیت شاعرانه و ساحرانه زیبایی صحن گلزار را با نماد سحرآمیز، خیال انگیز و رویایی بودن پری به شرح نشسته و هر برگ تاک گلزار را شیشه‌ای می‌داند که پری زیباروی خیال انگیزی (کنایه از انگور) در درون آن اطراق کرده است و بدین طریق صحن گلزار به واسطه وجود تاک‌هایش رشک پریخانه را برانگیخته است.

غبار راه آن گلگون قبا رنگ دگر دارد به جای گرد برخیزد پری از جلوه گاه او
(همان: ۴۵۵)

شوکت در این بیت هم با مقایسه پری و گرد برخاسته از جلوه گاه یار که در حال آمدن است به نماد لطیف بودن پری اشاره کرده است و به نحوی از انحاء یار خود را تکریم کرده است. پری نماد جادو و نماد قدرت‌های خارق العاده روح و یا ظرفیت‌های طرارانه تخیل است. پری می‌تواند تغییر شکل دهد و در یک آن، بالاترین آرزوها را به ثمر برساند یا تغییر شکل دهد. شوکت با لحاظ کردن موضوعات مورد اشاره و این که پری در شیشه کردن نماد سحر و جادوگری است ابیات زیر را به رشته نظم کشیده است:

ز شوخی‌ها خیالش را به خاطر نیست آرامی پری از شیشه‌ام چون رنگ بیرون می‌زند خود را
(همان: ۶۳)

شوکت در این بیت اشاره‌ای کنایه وار به نماد سحر و جادو بودن پری با بیرون زدن او از شیشه کرده است و به نحوی به نماد خیال انگیز بودن و قدرت خارق العاده پری نیز اشاره دارد.

خاک به باد رفته آن شوخ جلوه‌ایم گردد پری به شیشه هوا از غبار ما
(همان: ۱۱۹)

شوکت آن چنان خود را خاک به باد رفته معشوق زیبا رویش پنداشته است که اگر پری که خود نماد سحر و جادوست در طلسمات غبار او گرفتار شود، حتی اگر در شیشه باشد به هوا تبدیل می‌شود. و او این گونه به زیبایی به نماد سحر و جادو بودن پری اشاره می‌کند.

جدا گردیدن از نازک خیالان آورد سودا پری زین شیشه گر بیرون رود دیوانه می‌گردد

(همان: ۲۲۷)

انقباض وجود پری به واسطه در شیشه شدن به وسیله سحر و جادو و دوری از مخالفت کسانی که بهره‌ای از نازک خیالی نبرده‌اند به نحوی از انحاء سلامت وجود او (پری) را در ذهن شوکت رقم زده است، به طوری که شوکت آن را دستمایه‌ای برای مصراع اول و این مضمون که جدایی از نازک خیالان جنون می‌آورد کرده است و با این مضمون شوکت نازک خیالان را مترادف عاقلان شمرده و به نوعی طرز خیال بندی را که خود از بزرگان این شیوه از سبک هندی است، ستوده است.

اول پری گداخته‌ام شیشه کرده‌ام روزی که می بیاد نگاهت کشیده‌ام

(همان: ۳۹۴)

شوکت افشردن دانه‌های انگور و درست کردن می را که همراه با جوشش و گدازش بوده است به گداختن پری و در شیشه کردن او که نماد سحر و جادوست تشبیه کرده است تا به معشوق خود بگوید که می به یاد نگاهت خوردن به این آسانی و بی مقدمه نبوده است، بلکه سحر و جادوها به کار بسته‌ام تا می به یاد نگاهت کشیده‌ام.

۳- سمندر (salamander)

«سمندر: حیوان دو زیستی شبیه به سوسماران که به باور یونانیان و رومیان باستان می‌تواند در آتش زندگی کند بی آن که بسوزد. سمندر با آتش هم‌ذات پنداری شده و مظهر زنده آتش به حساب آمده است. از سوی دیگر به دلیل سرمای استثنایی‌اش به او قدرت خاموش کردن آتش را نسبت می‌دهند.» (شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۳: ۶۲۴) «سمندر (سمندور، سمندول) از کلمه یونانی و لاتینی سالاماندر (salamandera) تیره‌ای از خزندگان و نام جانوری است از این تیره که به اعتقاد قدما

در آتش پدید می‌آید و چون از آتش برمی‌آید، می‌میرد. سمندر پوستی تیره رنگ با لکه‌هایی زرد و تند دارد و در مکان‌های نمناک و تاریک داخل غارها زندگی می‌کند، گاهی که از آتش برمی‌آید آن را می‌گیرند و از پوستش کلاه و دستمال و دستار درست می‌کنند... و این حیوان تقریباً با همین صفت زندگی در آتش در ادبیات غربی شناخته شده است. در آثار الکساندر پوپ و شکسپیر با همین صفات نامبردار است. کتاب‌های جانورشناسی و فرهنگ‌های عربی و فارسی او را جانوری می‌دانند که از آتش آسیب نمی‌بیند و تولد و زندگی او در آتش است، گاهی او را مرغی دانسته‌اند که دایم در آتش است و نمی‌سوزد. ارتباط این جانور با آتش و زندگانی در آن در ادب فارسی موجب خلق مضامین زیادی شده است.

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش چون به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش
هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن هر کجا نار است خود را چون سمندر داشتت
(به نقل از یاحقی، ۱۳۹۴: ۴۸۳)

«سمندر: در افسانه‌ها، سمندر نوعی مارمولک است که می‌تواند به میان آتش برود و با استفاده از دمای پایین بدنش حرارت آتش را خنثی کند، از این رو آن را نماد فردی می‌دانند که قادر است گرمای زیاد را تحمل کند؛ همچنین سربازی که از آتش گلوله نهراسد؛ شعبده باز آتش خوار؛ وسیله ایمن ضد حریق. باورهای قومی و اساطیری: در نشان‌های نجابت خانوادگی، جانوری چهار پا در حال عبور از آتش به نشانه مصونیت در برابر آتش، نزد معتقدین به علوم خفیه، فردی که قادر به غلبه بر مزاج آتش خویش است. در مسیحیت، سمبل ایمان غرور آمیز، ثبات، غسل تعمید.» (جایز، ۱۳۹۵: ۴۸) «سمندر: پیشینیان در باره این حیوان گفته‌اند که در آتش پدید می‌آید و چون از آتش بیرون بیفتد می‌میرد. برخی شکل آن را شبیه پرنده و برخی نظیر موش یا مار دانسته‌اند. عارفان صاحب حق‌الیقین را که بی‌واسطه در آتش ذات الهی می‌افتند، سمندر خوانده‌اند.

اندر آتش کی رود بی‌واسطه جز سمندر کو رهید از رابطه
(مولوی دفتر پنجم: بیت ۲۲۹)

(تاج‌الدینی، ۱۳۸۸: ۵۶۴)

شوکت نیز در باره سمندر که نماد زندگی در آتش است و دامن آتش را هرگز رها نمی‌کند و تشبیه آن به دود خاکستر نشین کوی معشوق بودن خود چنین آورده است:

دود خاکستر نشین بودم بخاک کوی تو کی سمندر دامن آتش کند از کف رها
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۹۶)

و یا با تشبیه عارفان به سمندر و سمندر طینت خواندن آنان که پشت گرمیشان به سوختن است، تار پیرهن سالکان واصل را که آتش قیایشان می‌خواند از رگ برق سوزان دانسته و چنین می‌سراید:

سمندر طیتان را پشت گرم از سوختن باشد رگ برق است تار پیرهن آتش قبیان را
(همان: ۸۳)

شوکت با تصوّر این که سمندر پرنده‌ای است - شاید ققنوس - که درون آتش خود پرمی‌زند و خود را به آتش می‌سپارد تا تولدی دیگر را تجربه کند می‌سراید:

غبار خاطر خاکستر کسی نشویم درون آتش خود پر زند سمندر ما
(همان: ۱۲۱)

شوکت با تشبیه سمندر به تذرو که نماد آتش‌خواری است و پرنده آتش‌خوار نامیده شده است و در حقیقت هر دو در ارتباط تنگاتنگ با آتش هستند بیت زیر را سروده است:

به خاک از سایه بالم سمندر نقش می‌بندد تذرو شعله‌ام کی آشیانم خار و خس باشد
(همان: ۲۷۱)

شوکت چون اهل ریاضت است و شراره‌های عشق از جانش شعله می‌کشد، بریدن از تعلّقات دنیوی را که بر وجودش حاکم است این گونه به تعبیر می‌نشیند که آنچنان عشق در وجودم شعله می‌کشد که وقتی سایه بالم بر خاک می‌افتد سمندر نقش می‌بندد و من تذرو آتش‌خواری (کنایه از تهذیب نفس) هستم که خار و خس (کنایه از تعلّقات دنیوی) نمی‌تواند مسکن و ماوای من باشد. چون هم‌جواری آتش و خار و خس ممکن نیست. سمندر را نماد عارفان صاحب حق‌الیقین که بی‌واسطه در آتش ذات الهی می‌افتند نیز شمرده‌اند و شاید شوکت با عنایت به همین موضوع است که سروده است:

شود گر صاحب معنی سمندر جای آن دارد که باشد شعله ادراک آتشگاه زردشتش
(همان: ۳۵۶)

شوکت می‌گوید: اگر سمندر (نماد عارفان واصل) صاحب معنی شده و به ادراک باطنی دست یابد امر تعجب برانگیزی نیست چرا که شعله ادراک او از آتشگاه زردشت نشات می‌گیرد.

۴- سیمرغ (عنقا) (seemirgh)

«سیمرغ چنان که از شاهنامه برمی‌آید مرغی است ایزدی که بر کوه البرز آشیان دارد و زال را با بچگان خویش می‌پرورد. هنگامی هم که زال به آغوش خانواده برمی‌گردد، پری از سیمرغ با خود می‌آورد تا هنگام درماندگی وی را به یاری طلبد ... سیمرغ از هنگام قدرت یافتن زال و رستم تا روزگار ناپدید شدن آنان عامل بهروزی و کامروایی آن دو به شمار می‌رود و از این رو، برخی نظر داده‌اند که این مرغ فرشته نگهبان یا "توتم" قوم سکا (خانندان رستم) محسوب شده است ... سیمرغ در بندهش نگهبان دروازه ماه و خورشید پنداشته می‌شود. در اوستا جایگاه مهر نیز در میانه ماه و خورشید دانسته شده است. تصویری که شهاب‌الدین سهروردی از سیمرغ به دست داده است: " پرواز کند بی جنبش، و بپرّد بی‌پر، و نزدیک شود بی قطع اماکن، و همه نقش‌ها از اوست و او خود بی‌رنگ، همه بدو مشغول و او از همه فارغ ... " مبین این است که سیمرغ را چیزی در حد "جلوه حق" دانسته است. مولانا نیز او را نماینده "عالم بالا" و "مرغ خدا" و مظهر عالی‌ترین پروازهای روح و "انسان کامل" شناخته است که به دلیل ناپیدا بودن آن، مثال "تجرد" و "آئینه کمال" نیز تواند بود. مرشد مولوی، شمس تبریزی ... نیز او را نقطه کمالی یافته است که دیگر مرغان به سوی او می‌روند و به دیدار قاف خرسند می‌شوند. پهنه شعر فارسی نیز سرشار است از خیال‌های نازکی که پیرامون سیمرغ (عنقا) در ذهن شاعران جوشیده است ... لغت فرس سیرنگ را نام دیگر سیمرغ دانسته، برخی سیمرغ و سیرنگ را در هم آمیخته و آن را "خرد پوینده" تعبیر کرده‌اند ... سیمرغ و سیرنگ افسانه مرغی است که زاییده پندار فرزندگان ایرانی است.» (یا حقی، ۱۳۹۲: ۸-۵۰۳)

«در ادبیات عرفانی فارسی، سیمرغ نمادی پرمعناست. سیمرغ نامی است که به دسته‌ای از پرندگان افسانه‌ای داده شده، ... اما در ادبیات فارسی آشیانه سیمرغ بر کوه افسانه‌ای قاف است که پریان و دیوان بر آن مأوا دارند. سیمرغ به زبان آدمی سخن می‌گوید و مامور پیام‌آوری و حفظ

اسرار است ... معروف است که پر سیمرغ زخم‌ها را شفا می‌دهد و سیمرغ خود به عنوان یک حکیم شفابخش معرفی شده است ... در دوره اسلامی، سیمرغ نه فقط مرشد عرفانی و مظهر ذات حق بود، بلکه نماد نفس پنهان نیز بود. بر این مبناست که فریدالدین عطار در منطق‌الطیر از این پرنده افسانه‌ای به عنوان نماد جستجوی نفس سخن می‌گوید. در کلمه سیمرغ، بازی با کلمه سی مرغ شده و سی نفر که به جستجوی حقیقت هستند. سیمرغ را جستجو می‌کنند و سرانجام درمی‌یابند خود، سی مرغ بوده‌اند.» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷: ۷۱۱ - ۷۱۰)

«سیمرغ پرنده‌ای افسانه‌ای است که در ادب عرفانی بسیار به کار رفته است و اگر چه معانی مختلفی از آن ارائه کرده‌اند، اما عمدتاً نماد انسان کامل است. شادروان همایی در باره سیمرغ و کوه قاف می‌نویسد: سیمرغ و کوه قاف از کنایات معروف عرفانی است به معنی مردان کامل و ابدال حق که از نظرها پنهانند و دست یافتن به ایشان دشوار است، و گاهی سیمرغ را کنایه کنند از ذات حق و تجلی ذات لذات و مرتبه کثر مخفی، و کوه قاف کنایت از جبل ائیت که تا مندرک نشود جلوه حق برسالک عارف میسر نیست، چنان که خداوند متعال در سوره اعراف آیه ۱۴۳ می‌فرماید: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.» (تاج‌الدینی، ۱۳۸۸: ۵۶۸)

سیمرغ یا عنقا، نماد موجودی دست نیافتنی، و گمنام و دور از دسترس شمرده شده است که شوکت با توجه به این مقوله‌ها ابیات زیر را رقم زده است:

به پرواز ندامت‌ها گرفتم اوج گمنامی صدای بال عنقا از کف افسوس می‌آید
(بخارایی، ۱۳۸۲: ۳۳۰)

من هنگامی چون عنقا (که نماد نادر بودن و گمنامی است) به اوج گمنامی رسیدم که با بال ندامت از کرده‌های خویش، پرواز را دل بستم و اگر خوب گوش کنید خواهید دید که صدای بر هم خوردن کف افسوس من در حقیقت همان صدای بال عنقاست.

آن قدر آن سویم از عنقا که عنقا از جهان اوج گمنامی گرفت از بس دل آواره‌ام
(همان: ۳۹۴)

از بس دل آواره من به اوج گمنامی رسید به همان اندازه که عنقا از جهان دور است من هم از عنقا دور هستم. یعنی من از عنقا نیز گمنام ترم. عنقا قاف نشین است و کوه قاف جایی که مرغ خیال را هم بدو راهی نیست چه رسد به موجودات، و آشیانه داشتن سیمرغ یا عنقا در کوه قاف او را به نماد عزلت‌گزینی تبدیل کرده است که شوکت با توجه به این موضوع بیت زیر را آورده است:

طینت ما را خمیر از خون عنقا کرده‌اند آشیان خود به کوه قاف می‌خواهیم ما
(همان: ۱۲۷)

عنقا یا سیمرغ، همانگونه که گفته شد نماد باقی در فانی بودن است و شوکت را در این باب ابیاتی است که بیتی را جهت پرهیز از اطاله کلام می‌آوریم:

پا به دامن در حریم نیستی پیچیده‌ام گرفشانم دست گرد از بال عنقا می‌رود
(همان: ۳۱۱)

بقای خود را در فنای فی‌الله یافته‌ام و طومار هستیم را در حریم نیستی پیچیده‌ام پس تصوّر نکن که من نیستم چرا که اگر اظهار وجود و دست‌افشانی کنم گرد وجود من بر بال عنقا به پرواز درمی‌آید.

۵- هما (Homa)

«هما پرنده اسطوره‌ای معروف در ادبیات فارسی که رمزپردازی‌های آن با مفاهیم دولت و اقبال مرتبط می‌شود. هما در بلندی‌های آسمان در طیران است و فضایل و نیکویی‌های خود را به کسانی که با بال‌های خود پوشانده عطا می‌کند. سعدی گاه هما را مقابل بوم که نماد نکبت و بدبختی است قرار می‌دهد:

کس نیاید به زیرسایه بوم ور همای از جهان شود معدوم
(سعدی)

هما به خاطر بزرگواری، شرف و قناعتش، دقیقاً نقطهٔ مقابل کلاغ قرار می‌گیرد که نماد حرص و ولع است. در فرهنگ مردمی است که هما از ته ماندهٔ استخوان تغذیه می‌کند تا حیوانات را به مضیقه دچار نکند:

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد

(همان)

یک استاد معنوی با هما قیاس می‌شود و این بخاطر عزت و شرف روحی و برکتی است که می‌آورد. بدین ترتیب تمامی آنچه که ارتباط با نیرویی سعید و متبرک دارد مختص این پرنده است.» (شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۵: ۹-۵۸۸)

«هما مرغی افسانه‌ای همانند سیمرغ است که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته می‌شده و به همین دلیل به "مرغ سعادت" نیز معروف است. قدما معتقد بودند که مرغی است استخوان خوار که جانوری نیازارد و هرگاه بر سر کسی بنشیند او را پادشاه کنند. پس از روزگاری دراز این هما ناپدید شد ... در ادبیات فارسی، به طور عام، هما را مظهر فرّ و شکوه و سعادت می‌دانند و به فال نیک می‌گیرند:

تو فرّ همایی و زیبای گاه تو تاج کیائی و پشت سپاه

(مولوی، ۱۳۷۰: ۸۵/۳)

(یا حقی، ۱۳۹۲: ۸۸۹ - ۸۸۸)

هما: به گفته اهل لغت مرغی است استخوان خوار و سایه او بر سر هر کس افتد به دولت و اقبال رسد. شادروان دکتر معین در ذیل کلمه هما آورده است: «هما (همای) در لغت به معنی فرخنده است و آن پرنده‌ای است از راسته شکاریان روزانه، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت.» (لغ معین: ۱۳۷۵، زیر لغت هما) «هما با آن که در طبقه بندی جزو پرندگان شکاری است، غذای آن فقط استخوان است. هما استخوان‌ها را از روی زمین می‌رباید و از بالا بر روی صخره‌ها رها می‌کند و پس از قطعه قطعه شدن می‌خورد. او را عقاب استخوان خوار هم گویند. قدما آن را موجب سعادت می‌پنداشتند و می‌گفتند که اگر سایه او بر سر کسی افتد او را خوشبخت کند. در ادب

فارسی هما را مظهر فرّ و شکوه دانسته‌اند. مولوی اهل تاویل یا راسخان در علم را همای می‌نامد و در مقابل مفسران خود رای را که نابجا تفسیر می‌کنند مگس می‌خواند:

گرمگس تاویل گرداند به رای آن مگس را بخت گرداند همای

(مولوی، دفتر اول: بیت ۱۰۸۹)

در جای دیگر مولانا هما را رمز بی‌خودی و مقام فنا دانسته است.

چون همای بی‌خودی پرواز کرد آن سخن را بایزید آغاز کرد

(همان، دفتر چهارم: بیت ۲۱۲۳)

همچنان قدما، هما را نماد سعادت و دولت و اقبال شمرده‌اند و شوکت در این مورد ابیات

زیادی سروده است که دو مورد را می‌آوریم:

ای ز رایت محفل اهل سعادت را ضیا تار شمع بزم اقبال ز مژگان هما»

(بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۹۳)

شوکت رأی ممدوح خویش را در قصیده‌ای که در مدح راقم مشهدی سروده است نوربخش محفل اهل سعادت دانسته است؛ چرا که تار شمع بزم اقبال ممدوح خویش را از مژگان هما که نماد سعادت است، پنداشته است. بدین گونه به نماد سعادت و دولت و اقبال بودن هما اشاره کرده است:

بود موج سعادت سطر مکتوب حصیر من کتاب طالع من مسطر از بال هما دارد

(همان: ۲۳۱)

شوکت فقر خویش را سعادت می‌داند که در سایه ریاضت نصیبت شده است؛ چرا که می‌انگارد سطر مکتوب حصیر (کتاب) زندگی او با موج سعادت رقم خورده است و مسطر کتاب طالعش از بال هما که نماد سعادت و نیکبختی است می‌باشد و به نوعی «الفقر فخری» را که رسول گرامی فرموده است، تداعی کرده است.

هم چنین هما را نماد شرف و قناعت نیز شمرده‌اند و در فرهنگ مردمی روایت کرده‌اند که هما از ته مانده استخوان حیوانات تغذیه می‌کند تا دیگر حیوانات را به مضیقه دچار نکند. نماد استخوان خواری که هما را به آن متصف کرده‌اند در ابیاتی چند از شعر شوکت تجلی یافته است که در اینجا به بیتی اکتفا می‌کنیم:

تنم را بس که ضعف تیره بختی ناتوان دارد کند چشم هما مژگان تصور استخوانم را
(همان: ۷۸)

شوکت ضعف تیره بختی را عامل ناتوانی جسم نحیف خویش شمرده است و بنا بر این می‌پندارد که چشم هما که نماد استخوان خواری است در حال پرواز بر بالای سر او، استخوان‌های بدنش را (از بس ضعیف و نحیف است) مژگان تصور خواهد کرد.

هما را نماد تقابل و تضاد با جغد نیز شمرده‌اند- جغد را نماد شومی و هما را نماد خوش یمنی و سعادت دانسته‌اند - و در این مورد بسیاری از شاعران داد سخن داده‌اند. شوکت نیز در بیتی به این موضوع اشاره کرده و آورده است:

جغد بی پر بودم این دیر خراب آباد را از دو دست تربیت دادی مرا بال هما
(همان: ۴۹۷)

شوکت خود را جغد بی پری می‌داند که به عنوان نماد شومی در دیر خراب آباد رها شده است تا بدین وسیله ممدوح خویش را که او را تربیت کرده و بال‌های حمایت خویش را (که چون بال‌های هما که نماد سعادت است.) بر سر او گسترده مدح کند.

شماره صفحه	ایات دیگر مرتبط با نماد موجودات اساطیری که جهت جلوگیری از اطالة کلام مورد استفاده قرار نگرفتند طی این جدول آورده می‌شود.
پری	
۳۳۴	پری از آشیان دیده من می‌پرید امشب
۵۶	پری رویی که بیهوشی است راه جستجوی او
۱۲	دل چون توان ربود ز دستت که چشم تو
سمندر	
۱۸۲	شعله آشام خماری دارم
۱۹۰	عندلیم از برم خون سمندر می‌چکد
۳۵۹	ز گرمی چون تذر و شعله صیدکس نمی‌گردد
۴۵۷	چون حریف چشم گیرایت شود مشت پرم
۵۳۴	مزرع من آب از خون سمندر می‌خورد
	که می از خون سمندر زده است
	سیرباغ و گشت آتشیخانه در چشمم یکی است
	کنید از حلقه چشم سمندر حلقه دامش
	خون گرم صد سمندر می‌خورد شهباز تو
	شعله می‌روید به جای لاله از صحرای من

عنقا (سیمرغ)		
۴۰۹	در این صحرا شکاری غیرگمنامی نمی بینم	بود هم آشیان شهپر عنقا پر تیرم
۵۱۱	مرغ روح عدوت چون عنقا	ز آشیان وجود بیرون باد
۵۲۶	مقیم کشور گمنامیم چنان که کنم	زگرد شهپر عنقا سرای خود تعمیر
۵۳۷	نیستم اما فنایم را وجود دیگر است	جبرئیل آید برون از بیضه عنقای من
۵۴۰	خارخارکشور فقرم بیابان مرگ کرد	شد سواد شهر عزلت سایه عنقای من
هما		
۲۴۸	به از خود عاشقان را نیست مکتوبی پس از مردن	کبوتر استخوان من ز منقار هما گیرد
۲۶۷	بود در آستین فیض سعادت ترک دولت را	چو برداری ز عالم دست خود بال هما باشد
۳۴۱	بعد از فنا به کام هما استخوان من	باشد به یاد لعل تو چون نیشکر لذیذ

نتیجه‌گیری

همان طوری که در متن مقاله آمده است شاهد‌های شعری زیادی از کلیات اشعار شوکت بخارایی ارائه شد که دلالت بر وجود نمادهای موجودات افسانه‌ای و اساطیری در دیوان شوکت داشته و نشان می‌دهد که تجلی این نماد در کلیات اشعار شوکت بخارایی از بسامد بالایی برخوردار است، آنچنان که بنظر می‌رسد این فراوانی و بسامد بالا معنی‌دار و عمدی بوده و با عنایت به اینکه ۱۱۴ بیت در خصوص موجودات افسانه‌ای و اساطیری در شعر شوکت آمده است، احتمال عمدی بودن این ویژگی و خصیصه حتی به عنوان ویژگی خاص تقویت می‌شود و خاطر نشان می‌سازد که رویکرد شاعر به بیان کلام خویش با استفاده از زبان نمادها برای بیان دقیق عرفانی شعر خود، رویکردی کاملاً عمدی بوده و شاعر کوشیده است بخش مهمی از مکنونات قلبی و معانی مستتر در ما فی‌الضمیر خود را که در کسوت شعر عرفانی تجلی یافته است. با استفاده از این مشخصه قابل اعتنا عمق بخشیده و بهره‌مندی از صور خیال، باریک بینی، نازک‌خیالی و تشخیص بخشیدن به اشیاء و جانوران را سرلوحهٔ سرودن خویش قرار دهد. کما این که در شعر شاعران بزرگی چون عطار، مولوی، سنایی، خاقانی، نظامی و... این مشخصه جاری و ساری بوده و از دستمایه‌های شعرای بزرگ سبک هندی چون صائب، بیدل، کلیم، عرفی، فیض، نظیری و... در سرودن شعر ماندگار می‌باشد.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - براون، ادوارد، (۱۳۱۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه و تصحیح رشید یاسمی، تهران: ایرانیان، چاپ اول.
- ۳ - بخارایی، محمد بن اسحاق (متخلص به شوکت)، (۱۳۸۲)، *کلیات دیوان*، به تصحیح سیروس شمیسا، تهران: فردوس، چاپ اول.
- ۴ - تاج‌الدینی، علی، (۱۳۸۸)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۵ - جابز، گرتروود، (۱۳۹۵)، *فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور*، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: نشر اختران، چاپ اول.
- ۶ - رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۹)، *اژدها در اساطیر ایران*، تهران: توس، جلد اول.
- ۷ - شوالیه، ژان؛ گریبان، آلن، (۱۳۸۷)، *فرهنگ نمادها*، ۵ جلدی، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون، چاپ اول.
- ۸ - قلی‌زاده، خسرو، (۱۳۸۸)، *فرهنگ اساطیر ایرانی (بر پایه متون پهلوی)*، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، چاپ دوم.
- ۹ - معصومی، غلامرضا، (۱۳۸۸)، *دایرة المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان*، سه جلدی، تهران: سوره مهر، چاپ اول.
- ۱۰ - معین، محمد، (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی معین*، چاپخانه سپهر، تهران.
- ۱۱ - یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۹۲)، *فرهنگ اساطیر و داستان واژه‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ پنجم.

ب: مقالات

- ۱۲ - سلاجقه، پروین، (۱۳۹۰)، *جستاری در چگونگی کارکرد نمادهای جانوران در اشعار صائب تبریزی و بیدل دهلوی*، تهران: فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، تابستان، شماره ۲۱، صص: ۱۲۱-۱۴۰.